



ستار سلیمی ( آله دال فك ) ۵ مرداد ۱۳۰۲ - ۱۵ اسفند ۱۳۸۳

ستار سلیمی «آله دال فك» که از روز نخست (آله دال فك) دومین نامش بوده است، فرزند زنده یاد میرزا علینقی زایچه پنجم مرداد ماه سال ۱۳۰۲ خورشیدی در روستای گلن گش امارلو «آمادی» بخشی از شهرستان رودبار در استان یکم گیلان.

سوارکاری چابك و تیراندازی چیره دست بود. قهرمان اول عشایر گیلان و قهرمان سوم عشایر کشور در تیراندازی باتفنگ، که در این باره دارای نشان و فرمان است.

تا کلاس چهارم ابتدایی را در نخستین دبستانهای دوره رضاشاهی در محل و دوره اول دبیرستان را در رشت در دبیرستان ملی تربیت پایان برده، سپس پدرش او را به تهران فرستاد. دوره دوم دبیرستان را در دارالفنون گذرانیده بفرنود دلبستگی به فن هوانوردی به آموزشگاه خلبانی کشوری وارد شده و در شمار نخستین دانشجویان این رشته بوده است. پس از هجده ماه آموزش علمی شوربختانه با آغاز جنگ دوم جهانی و تازش متفقین بر ایران که همه چیز دگرگون گردید ناگزیر به بازگشت به روستای زادگاه خود شد و با برخوردی ناخواسته با یکی از بزرگترین دزدان مسلح پیشینه دار که اسب سواری او را با مهارتس هنگام تمرین سواری در جنگل ربوند، روبرو گردید. شاید همین خاطره تلخ بود که در پایان جنگ برای آرامش و امنیت نابسامان منطقه بهمکاری با تیپ گیلان روی آورد، نخست دوره جنگهای چریکی را در پادگان رشت آموخت و سپس بیاری تیپ گیلان همه اشرار مسلح پیشینه دار منطقه را دستگیر نمود.

در سال ۱۳۴۲ با هزینه شخصی درمانگاهی مجهز به آب لوله کشی و برق، در برگیرنده محل زندگی پزشك و پزشکیار و قابله و سرایدار «با همه امکانات حمام و آشپزخانه و یخچال و آب گرم و سرد» در کوهستان مرکز بخش خورگام امارلو «ده بره سر» ساخت و آنرا برایگان، برابر سند رسمی، به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی واگذار نمود. همینطور برای دسترسی مردم منطقه به این درمانگاه دست به ساختن به هشتاد کیلومتر جاده اتوموبیل رو از مرکز شهر رودبار تا آخرین روستا که ده کلشم است، کرد. آن درمانگاه از دید بهداشت و درمان و آن جاده از دید دسترسی به شهر و وارد کردن نیازمندی ها به بهای ارزانتر زندگی مردم آن روستاها را یکسره دگرگون کرد. چون در ده بره سر اداره پست نبود ناگزیر زمینی هم خرید و به اداره پست استان گیلان بخشید که يك مرکز پستی هم برای مردم و هم برای درمانگاه ساخته شود.

يك مدرسه راهنمایی تحصیلی «نه کلاسه» با هزینه شخصی در روستای دشت ویل رحمت آباد ساخت و آن را به اداره فرهنگ شهرستان رودبار بخشید که به پیشنهاد اداره فرهنگ استان گیلان با تصویب انجمن شهرستان رودبار این مدرسه بنام او نامگذاری گردید ولی با روی کار آمدن شورش آخوندی نام او را از روی مدرسه ای که ساخته بود برداشتند و به نام دکتر علی شریعتی نامگذاری کردند.

در شهر کم زمین رودبار کنار خیابان خلیل آباد قطعه زمینی بس ارزشمند به مساحت دویست مترمربع برای ساختن مرکز گروهان ژاندارمری به ناحیه ژاندارمری استان گیلان بخشید.

در ده چره رحمت آباد، از زمینهای سابق خود که مشمول اصلاحات ارضی گردیده و به زارعین واگذار شده بود، قطعه زمینی از یکی از زارعین در کنار ده یاد شده خریداری نمود و به اداره فرهنگ رودبار بخشید تا یک دبستان چهار کلاسه برای فرزندان آن روستا ساختند.

زمین محل ساختمان شرکت تعاونی روستایی در دشت ویل رحمت آباد را به اداره کشاورزی شهرستان رودبار بخشید تا در آن ساختمان شرکت تعاون روستایی را ساختند، و خدمات بیشمار دیگر. شوربختانه این خدمات مردمی در شورش نفتی اسلامی آخوندی یکی از بزرگترین گناهان نابخشودنی او به شمار آمد که بگفته آخوند آیت الله سید کاظم شریعتمداری از زبان آخوند احسان بخش نماینده سید روح الله خمینی در رشت، همه این خدمات در تقویت رژیم پهلوی و به زیان انقلاب آخوندی بوده است.

او هیچگاه کارهای دولتی را نپذیرفت ولی کارهایی مانند فرمداری شیر خورشید سرخ، انجمن بهداری، انجمن شهرستان رودبار و معاونت انجمن استان گیلان را که با رای مردم برگزیده میشدند و سودآور هم نبودند عهده دار بود.

پس از پیروزی شورش نفتی اسلامی آخوندها، در سپیده دم روز سوم اسفندماه ۱۳۵۷ « ده روز پس از پیروزی شورش» در سردترین روزهای زمستان کوهستان دال فک، در زادگاهش « همان روستای گلن گش» با بیست دستگاه تانک و زره پوش به سرپرستی آخوندی بنام سید زواره ای نماینده ویژه سید روح الله خمینی مورد حمله قرار گرفت. خوشبختانه هلیکوپترهای مامور سرکوب به فرود طوفانی بودن هوا توان پرواز از پادگان منجیل بر فراز کوهستان دال فک را نداشتند، که این کار یاری بزرگی به رهایی او کرد.

در این حمله مسلحانه که با تیراندازی های دیوانه وار همراه بود. او توانست با برادر کوچکتر از خودش **دکتر منوچهر سلیمی**، استاد دانشگاه و نماینده مجلس شورای ملی در غارهای یخ بسته بیست درجه زیر صفر کوهستان دال فک پناه گیرد و جان سالم بدر برد. که سه دستگاه ماشین های سواری او و برادرانش و همچنین خانه های او را در محل و خانه دکتر منوچهر سلیمی را در تهران غارت کردند، بگونه ای که همه در و دیوارها و شیشه و پنجره های خانه ها نیز به رگبار مسلسل بسته شده بود.

در زندگی هر انسانی شیرینی و تلخکامیهای وجود دارد که از یاد رفتنی نیست. یکی از بدترین خاطره زندگی او که هرگز بدان نمی اندیشید و از یاد نمیببرد و کابوسش گاهگاهی میهمان او بود، نشستن در غاری یخ بسته فشنگ درلول، ضامن آزاد، دست روی ماشه تفنگ، چشمها در گردش تا هر جنبنده ای را که ببیند بکشد، پیش از آن که کشته شود. او که از رنگ خون بدش می آمد و سر بریدن هیچ جاننداری را نگاه نکرده بود و در نو جوانی با شکار دو قمری و کوشش آنها با بال و پر خونین در هم شکسته برای فرار و زنده ماندن، چنان از زشتکاری خود پشیمان شده بود که دیگر هرگز بسوی جاننداری تیراندازی نکرد، اینک باید نا خواسته در دفاع از جان خود و برادر جوانش هر که را ببیند بکشد تا خود زنده بماند. در پی این رویداد تلخ، بهمراه دکتر سلیمی ناگزیر به زندگانی پنهانی گردید. در زمان این زندگی پنهانی هم چهار نوبت پناهگاهش شناسایی و محاصره گردید که او شگفت انگیز و ناباورانه توانست خود را از حلقه محاصره سد درسد برهاند، سرانجام در تاریخ پنجم شهریور ماه سال ۱۳۵۸ در یک میهمانی شام دوستانه در تهران، او و دکتر سلیمی شناسایی و از سوی کمیته محل محاصره گردیدند. در این شناسایی و بدام افتادن نیز او جان بدر برد ولی دکتر منوچهر سلیمی را دستگیر کردند که درسی ام آذرماه سال ۱۳۶۰ در شب یلدا بهمراه بیش از پنجاه تن از یارانش و به اتهام براندازی رژیم تیرباران گردید.

چون پس از تیرباران شدن دکتر سلیمی حلقه محاصره او هر روز تنگتر میشد در روز ۱۶ اسفند ماه ناگزیر خاک میهن را پشت سر گذاشت و در روز بیست و یکم فروردین ماه ۱۳۶۱ از راه کراچی وارد پاریس گردید. در تاریخ ششم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ پس از شانزده روز نخستین بار بازنده یاد دکتر کورش آریامنش آشنا شد. در پی این آشنایی بود که چون هر دو دریافتند دارای یک اندیشه در نبرد فرهنگی هستند، هم پیمان گردیدند و با پایه گذاری پاسداران فرهنگ ایران نبرد فرهنگی خود را آغاز کردند.

کارهایی که در پاسداران فرهنگ ایران در پاریس انجام گردیده است افزون بر چاپ و پخش سدها آگهی های روشنگرانه با نامهای گوناگون، نسکهای زیر نیز چاپ و پخش گردید:

۱- سنجش فرهنگ پارسی با فرهنگ تازی در یک پوشینه

۲- فرهنگ واژه های تازی به فارسی در دو پوشینه

۳- گنجینه نامهای سد درسد ایرانی در دو پوشینه و ۸ سال چاپ گاهنامه «تقویم» سد در سد ایرانی و پی ریزی روزنامه پیام ما آزادگان در پاریس که دکتر آریامنش سر دبیر و ستارسلیمی فرماندار گروه گرداننده بود.

در پی رخنه گری یکی از مامورین بلندپایه اطلاعاتی جمهوری اسلامی بنام احمد جیهونی با نام «آرمان جیهونی» در سازمان، به اراده کشتن دکتر آریامنش، ستارسلیمی، دکتر منوچهر گنجی و استاد شجاع الدین شفا، با اینکه پیش از برداشتن نخستین گام، رخنه گر یاد شده از سوی ستار سلیمی شناسایی گردید و به دکتر آریامنش و دکتر گنجی و استاد شفا شناسانده شد، که در پی خواسته دکتر گنجی و دکتر شفا از پلیس فرانسه و پرسش پلیس فرانسه از پلیس آلمان درستی جاسوسی احمد جیهونی به استواری رسید و آن دو توانستند جان سالم بدر برند، شوربختانه دکتر آریامنش نشنیده گرفت و جان در راه پاکدلی خود نهاد اگر چه ستارسلیمی در این رهگذر هم رهایی یافت ولی یکی از بهترین یاران هم اندیش خود را از دست داد. در حالی که در گذشته نیز دو برادرش بنامهای **دکتر منوچهر سلیمی** و **امیرحسین سلیمی** و خواهرزاده جوانش بنام **بهروز خسروی** از سوی آخوندها در راه مبارزات آزادیخواهانه خود و در راه میهن تیرباران شده بودند.

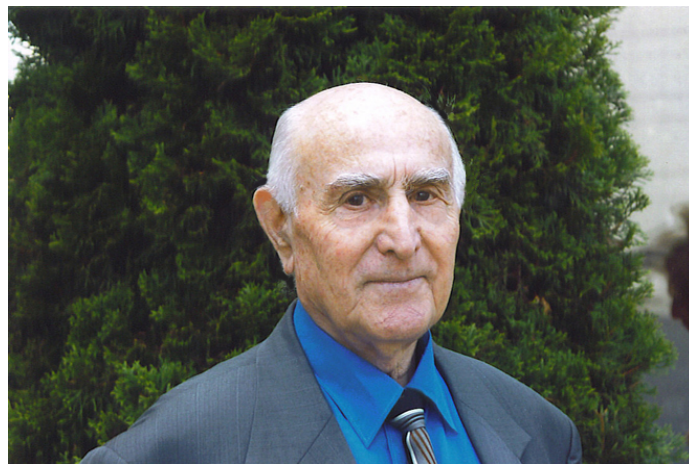
از کارهای فرهنگی ویژه ستارسلیمی در پاریس:

- ۱- دفتر ۱۴۰۰ سال احترام بر خیانت، جنایت و بندگی که دوبار به چاپ رسیده
- ۲- اینست صاحب الزمان مهدی موعود
- ۳- خروش شاهین ها، سروده های زندان انفرادی اوین دکتر سلیمی
- ۴- تاریخچه دال فک و آمارد
- ۵- دفتر پژوهش در زندگی علی نماد شیعه گری که چاپ دوم آن در ده هزار پوشینه در لس آنجلس به چاپ رسیده است

- فهرست بخشی از نوشتارهای او چاپ شده در روزنامه های بیرون از کشور:
- بحثی درباره اسلام؛ چاپ در روزنامه پیام شماره ۷۹ در لندن به سال ۱۳۶۲
- ثروت از دیدگاه الله و محمد در قرآن و برابری آن با آیین زردشت؛ چاپ در روزنامه پیام شماره ۸۹ سال ۱۳۶۲
- زن در نگاه اسلام، چرا زن ضعیفه است؛ چاپ در پیام شماره- ۱۰۱ سال ۱۳۶۲
- تازی پرستان؛ چاپ پیام شماره ۱۰۶ سال ۱۳۶۲
- قرآن رمان عشقی؛ چاپ پیام شماره ۱۰۹ به سال ۱۳۶۲
- یک ارتشید و سقوط یک ارتش؛ پیام شماره ۱۲۳ به سال ۱۳۶۲
- احترام به جنایت؛ پیام شماره ۱۳۱ به سال ۱۳۶۲
- بالاتر از ننگ؛ پیام شماره ۱۳۲ مهرماه ۲۶۹۲ ایرانی
- ابله بیش از صاحب عزا گریه میکند؛ در پیام شماره ۱۳۳ به سال ۲۶۹۲ ایرانی
- آزادی در اسلام؛ پیام شماره ۱۳۴ به سال ۲۶۹۴ ایرانی
- اسلام راستین اسلام خمینی است؛ پیام شماره ۱۳۷ به سال ۲۶۹۲
- گامی به سوی حقیقت، در پیوند با نوشته سلمان رشدی؛ پیام شماره اسفند ۱۳۶۷
- شیطان نخستین آزادی خواه؛ پیام شماره ۶۸ به سال ۱۳۶۱
- دیه از کجا آمده است و چرا خون آدم با شتر برابر است؛ در پیام ما آزادگان شماره ۲۳۴
- شبانگاه خونین سی ام آذرماه ۱۳۶۰؛ پیام ما آزادگان شماره ۲۳۸
- چرا دکانداران دین از راستیها میترسند؛ پیام ما آزادگان شماره ۲۵۸
- پژوهشی در کلام الله؛ پیام ما آزادگان شماره ۲۶۷
- آیا میتوان هم ایرانی بود و هم مسلمان؟ ماهنامه ایرانیان چاپ کانادا شماره ۴۶
- تازیان و ۲۲ بهمن؛ ماهنامه ایرانیان کانادا شماره ۵۱
- شیعه گری و امامت چیست؟ ماهنامه ایرانیان کانادا شماره ۵۳
- دشمن پرستی ننگی رهاورد اسلام و شیعه گری؛ ماهنامه ایرانیان کانادا شماره ۵۴
- تنها پیامبر راستینی که آفریدگار برای آفریدگانش فرستاده است، همانا خرد اوست؛ ماهنامه گام استرالیا شماره ۳ خردادماه ۱۳۷۳



- روش آخوند با ما چگونه روش سیرك باز است با جانوران؛ گام استرالیا دهم فروردین ماه ۲۷۰۲ ایرانی برابر ۳۰ مارس ۱۹۹۵
- الله و ملا و كلام الله؛ گام استرالیا فروردین ماه ۱۳۷۴
- ایرانیان اهورایی از گروه سرفرود آورندگان نبودند؛ گام استرالیا خردادماه ۱۳۷۴
- ترفند تازه آخوند به فرهنگ و شناسه «هویت» ایرانی، گام استرالیا شماره ۵
- میترا فرهنگ شکوهمند ایران زمین؛ در پیام چاپ لندن شماره ۱۱۵ و پیام ما آزادگان از شماره ۲۵۰ تا ۲۸۲
- چرا سرفرازی مان را از دست داده ایم؛ پیام امروز شماره های صفر و يك
- پژوهشی در اندیشه های اهورایی شاه و اهریمنی شیخ برای جوانان و نوجوانان؛ پیام ما آزادگان از شماره ۲۷۲ تا ۲۸۴
- ماهنامه ایرانیان، کانادا و ماهنامه گام استرالیا
- دیاکو بنیانگذار دودمان ماد؛ پیام امروز شماره چهارم
- اگر رضاشاه نبود خوزستان هم امروز همسایه ایران بود؛ نیمروز چاپ لندن شماره ۱۹۸
- شکوه فروهر در پیام لندن شماره ۹۸
- پاسخی به نوشته های میان تهی آخوند مهاجرانی در هفته نامه نیمروز لندن که این هفته نامه از چاپ آن خودداری کرد.
- نامه دیگری به هفته نامه نیمروز درباره ستایشگریش از بعثت محمد تازی که دگرباره از چاپ آن خودداری کرد.
- نامه ای در بیست برگ به رضا پهلوی و آگاهانیدن او از درون مایه كلام الله؛ به سالمه ۱۵ اردیبهشت ماه ۲۷۹۵ ایرانی
- نامه ای به دکتر علی امینی نخست وزیر پیشین درباره آخوند بازی های او؛ در پیام لندن شماره ۱۱۴ اول بهمن ماه ۱۳۶۲
- چگونه با دکتر آریامنش آشنا شدیم؛ در ماهنامه ایرانیان کانادا شماره ۶۰
- بیاد او که ۱۴ سال همکار فرهنگی من بود؛ در ماهنامه ایرانیان کانادا شماره ۶۹
- داستان دو رودبار در نزدیکی یکدیگر و لغزشهای نویسندگان درباره آنها
- آیا حجرالاسود الله است که در بیت الله الحرام «خانه الله» نگاهداری میشود؟
- آخوندی؛ سیدی؛ درویشی؛ فالگیری، ریشهای پس از تازش تازیان برابر آن دارد.
- سخنرانی در جمع ایرانیان و فرانسویان در یونسکو پاریس درباره ماهیت اسلام در تاریخ ۲۶ فروردین ماه ۲۷۰۹ برابر با ۱۶ ژوئن ۲۰۰
- واخواهی با بن مایه های استوار به گفتار نادرست دکتر معزی و دکتر دب باشی؛ استادان وابسته به دانشنامه ایرانیکا که در رادیوی فارسی زبان ار.اف.ای. پاریس گفتند، تازیان در ایران شمشیرنکشیدند و کسی را نکشتند و نسکخانه ای را نیز به آتش نکشیدند، که ایرانیان به دلخواه خود تن به معنویت اسلام دادند. با گذشت دو سال و پیگیری همیشگی و در دست داشتن رسید نامه از استاد یارشاطر هنوز پاسخ درستی دریافت نگردیده که آیا چنان نادرست گفتاری بدرون دانشنامه ایرانیکا راه یافته است یا نه؟ رادیو ار.اف.ای. هم یکسره چشم و گوشش را بسته پاسخی نداده و نمیدهد ولی پی گیری ادامه دارد و خواهد داشت.
- نامه ای به آهوی سیه چشم و گوزن بلند بالا و كبك و غرغاول زیبا در خرده گیری از طبیعت که چرا به آن زیباییان بی آزار دندان و منقار برای چریدن و دانه چینی داده و به دیگر هم گونه های شان دندان و چنگال و منقار برای دریدن آنها را داده است؟ پندی به شکارچی در بدور افکندن تفنگ و نکشتن این زیباییان و پیامی به دارندگان قفس در خانه ها و مدعی آزادیخواهی بودن. سرانجام اینکه تا قفس های درون خانه ها شکسته نشوند که پرندگان زیبای خوش آوا به آغوش طبیعت بازگردند؛ چگونه میتوان چشمداشت گشودن در زندانها و رهایی آزادگان از بند و آزادی را داشت؟
- کارنامه زنده یاد دکتر کورش آریامنش در دو پوشینه «یکم و دوم». پوشینه سوم آن و نسک بنده آل محمد الله در دست چاپ است.



آله دال فک طی یک بیماری در روز کیوان شید ۵ مارس ۲۰۰۵ برابر ۱۵ اسفند ۲۷۱۲ ایرانی در سن ۸۲ سالگی در بیمارستانی در پاریس درگذشت. بنا به سفارش او خاکستر پیکرش پس از آزادی ایران از چنگال رژیم آخوندی به روستای زادگاهش برده خواهد شد.



پاینده باد ایران و برافراشته باد پرچم درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش

نوشته استاد شجاع الدین شفا، برای مراسم بدرود با زنده یاد آله دال فک

مراسمی که امروز به مناسبت درگذشت دوست از دست رفته ما ستار سلیمی از جانب ایرانیانی ارجمند برگزار می شود، بیشتر از آنکه ادای احترامی به خاطره یک دوست باشد، ادای احترام به خاطره همه آن مردان و زنانی است که در دورانه‌های مختلف تاریخ ملت ما، حتی در بدترین شرایط و گاه به قیمت جان خودشان از مبارزه دلیرانه برای دفاع از ارزشهای والای فرهنگ ایرانی دست بر نداشتند و پیوسته بر این اصل بنیادی وفادار ماندند که آنچنانکه داریوش در سنگ‌نوشته بیستون خود آرزو کرده بود، و آنچنانکه اصولاً تمدن ایران کهن بر آن پایه شکل گرفته بود، راه را بر دروغ به عنوان سرچشمه همه زشتی‌ها و تباهی‌های دیگر ببندند.

این مبارزه در یکصدساله اخیر، یعنی از دوران مشروطیت به بعد، در اوج قدرت روحانیتی که درست همین دروغ را بنام تقیه شرعی سنگ زیر بنایی مکتب اسلامی خود قرار داده بود و آنرا تا حد فریضه‌ای مذهبی بالا برده بود، در تلاش اندیشمندی متجلی شد که به پیروی از روشنگران قرون فروغ اروپا به آگاه‌سازی افکار عمومی و به شناساندن واقعیت‌های مکتب جهل و خرافات هزار و چهار صد ساله دکانداران دین پرداختند.

با روی کار آمدن رژیم بنام ولایت فقیه که اصولاً موجودیت آن با دروغی سراسری آغاز شده و ادامه یافته بود، این روشنگری در جامعه برونمرزی ما گسترش بسیار بیشتری یافت. بطوریکه ایران ما یکبار دیگر در راستای فرهنگی، پیشگامی و راهگشایی همه جهان در بسته اسلامی را به عهده گرفت.

آله دالفک یکی از سرسخت ترین مبارزان این موج اخیر روشنگری بود، که رهبری تندروترین جناح آنرا دوست قربانی شده ما دکتر کوروش آریامنش به عهده گرفته بود، ولی با ترور ناجوانمردانه آریامنش، او در صف مقدم قرار گرفت و تا آخرین روز زندگی خویش بدین مبارزه ادامه داد.

اجازه دهید این اظهار نظر شخصی را نیز به این ارزیابی کلی اضافه کنم که خود من اختصاصاً زندگی چند ساله اخیر خود را مرهون همین دوست مبارز می دانم، زیرا چندی پس از آنکه او مرا با ایرانی مرموزی بنام جیحونی آشنا کرد که با ادعای علاقمندی به نوشته های من، خواستار آشنایی با من از طریق خود دالفک شده بود، با شتاب به من اطلاع داد که در مورد این آدم اشتباه کرده و دریافته است که او از جانب جمهوری اسلامی مامور ترور من است.

همین هشدار را بعداً به دکتر آریامنش داده ولی متأسفانه این بار موفق نشده بود. با تأسف از اینکه شخصاً امکان حضور در مراسم امروز را ندارم به خاطر این روشنگر همیشه مبارز درود می فرستم و برای پیروان او که این چراغ را از این خانه بدان خانه خواهند برد آرزوی موفقیت دارم.

### شجاع الدین شفا

متن نوشته هوشنگ معین زاده در مراسم بدرود با زنده یاد استاد آله دالفک

سرفرازی و جاودانگی میهن اهورایی ما ایران، وامدار فرزندان بیرومند سرزمین ماست، فرزندان دلیری که در تاخت و تازهای پی در پی خون ریزان و یورش های جاهلانه انیرانیان به فرهنگ ایران، دلاوران بهیبا می خاستند تا از استقلال سرزمین واز فرهنگ کهنسال ایران پاسداری کنند.

زنده یاد آله دالفک بی شک یکی از این دلاوران بود، دلاوری که در تمام طول عمر خود، بویژه در بیست و پنج سال گذشته که از نو ملت و مملکت ما مورد تازش تازی ها و تازی تباران قرار گرفت، لحظه ای دست از مبارزه با آنان بر نداشت، حتی در روزهایی که بیماری جانگداز تمام وجودش را فرا گرفته بود.

دلبستگی آله دالفک به ایران، بویژه به فرهنگ کهنسال ایران زمین، آنچنان بود که با هیچ کس در هیچ مقام و منزلتی مدارا نمی کرد و کمترین گذشتی نسبت به کسانی که به فرهنگ نیاکان او بی التفاتی نشان می دادند، روا نمی داشت.

آله دالفک جزو نخستین ایرانیانی بود که پس از انقلاب سیاه ۱۳۵۷ در معیت دوست از دست رفته اش، زنده یاد کوروش آریامنش و تنی چند از ایران دوستان سازمان پاسداران فرهنگ ایران را بنیاد نهادند و پا به پای هم سخت ترین و کوبنده ترین حملات را به آخوندهای حاکم بر ایران آغاز کردند. حملاتی که در زمان خود همه را شگفت زده کرده بود. امروزه همه می دانند که حرکت روشنگری گسترده کنونی ثمره تلاشهای شبانه روزی اعضای سازمان پاسداران فرهنگ ایران و مردان دلاوری مانند زنده یادان کوروش آریامنش و آله دالفک می باشد.

شگفت آنکه آله دالفک بر خلاف دوست از دست رفته اش، زنده یاد کوروش آریامنش، زنده ماند و شاهد شکوفه دادن بذرهایی شد که در سازمان پاسداران فرهنگ ایران پراکنده بودند. اما افسوس که بیشتر زنده نماند تا شاهد به بار نشستن و میوه دادن نهال هایی باشد که سالیان دراز آنرا با قلم و اندیشه های خود و همزمانش آبیاری کرده بود.

آله دالفک دوستی خوب و مهربان، همفکری روشن و آگاه و همزمی بی باک و دلیر ما بود. اگر چه ما را ترک کرد و رفت، اما آنقدر برای ما از خود یادگار بجا گذاشته که همیشه نام و یادش با ما و در کنار ما خواهد بود.

آری، یاد او از خاطر ایرانیان میهن دوست هرگز فراموش نخواهد شد، چرا که از او و از قلم و اندیشه او آنقدر نوشته به صورت کتاب و مقاله بجا مانده که نام و یادش تا ابد برای ایرانیان زنده نگاه خواهد داشت.

امید است که در فردای آزادی ایران، فرهنگ دوستان ایرانزمین پیکره این مبارز دلیر و آگاه و خستگی ناپذیر را در زادگاهش بر پا دارند و همه ساله با جشن و سرور و پای کوبی و دست افشانی زاد روزش را گرامی بدارند، زیرا آله دالفک و همه آله دالفک ها بایستی سرمشقی باشند برای فرزندان ایران زمین. ما همفکران این روشنگر روشن بین و شجاع راه او را دنبال خواهیم کرد تا هر چه بیشتر نام ایران، این سرزمین اهورایی را بلند آوازه تر سازیم.

نامش و یادش برای همیشه زنده و جاودان باد.

پاریس - هوشنگ معین زاده

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/dalfakpdf.php>  
<https://the-derafsh-kavivani.com/dalfakpdf.php>